

خانه دوست کجاست
کارگردان عباس کیارستمی
دستیار کارگردان کیومرث پوراحمد
فیلمبردار فرهاد صبا

یک حادثه در سینمای ایران

هوشنگ آزادی‌ور

ادیس‌ها محدود کرده، نه در قواعد و معیارهای ایزنشتاین و ورتوفها در جازده، و نه پای خود را در پوست گردوی سرمایه‌گذاران گیرانداخته است. اما یک گرایش همواره خود را بر سرنوشت سینما تحمیل کرده است و آن این‌که سینما وقتی هنر باشد، هنر هنر است. فیلم خانه دوست کجاست از آن جمله است.

هنر علاوه بر تعاریف گوناگون دیگرش ضمناً "زبانی است که ما را در ارتباط تازه‌ای با جهان قرار می‌دهد. اگر موفق شد دیگر تن به معیارهای پیش از خود نمی‌سپارد. معیارهایش را خود می‌آفریند. فیلم خانه دوست کجاست را با چه مقایسه کنیم؟

ارزشی ننهد نمی‌فهمد، ما بزرگسالان با آن عشق ساده و انسانی و بی‌سود و زبان، عرفانی آن عشقی که سر و جان بر سر یک لبخند می‌نهد بیگانه شده‌ایم. راستی خانه دوست کجاست؟ فیلم خانه دوست کجاست تمثیلی از سرگذشت ما بزرگترهاست.

گفته‌اند سینما صنعت است، سینما زبان است، سینما هنر است، سینما... از آغاز پیدایش سینما تا کنون تعاریف گوناگونی از آن شده است، و به‌رغم تعاریف متنوع و همواره جانبدارانه دست‌اندرکاران، منتقدان و تاریخ‌نویسان، سینما به‌عنوان پدیده نوین عصر صناعات راه خود رارفته است. نه خود را به‌انگیزه‌های لومیر، و

چه بسیار حالا که بزرگ شده‌ایم. می‌فهمیم - دویده‌ایم و زمین خورده‌ایم و باز برخاسته‌ایم و راه رفته را باز پیموده‌ایم و نیافته‌ایم. چه بسیار راه گم کرده‌ایم و پرسیده‌ایم و باز نیافته‌ایم. چه بسیار ملامت کشیده‌ایم و نصیحت شده‌ایم و تربیت شده‌ایم و آنچه را می‌جستیم نیافته‌ایم. چه بسیار - حالا که بزرگ شده‌ایم می‌فهمیم - در جستجوی دوست بوده‌ایم و ما را سردوانده‌اند. در جستجوی عشق بوده‌ایم و در نیافته‌اند و ما را به‌حد نگرفته‌اند. زیرا عشق ما برایشان بیگانه بوده است. بی‌ارزش بوده است. این بزرگسالان با طبعی درشت و خشن و طبعی مکدر و فرسوده، طبعی که بر هر چیز تا



فلاهرتی، دسیکا، المی (Olimi) - تاویانی؟
یا آنها را به حال خود گذاریم و از همین عباس
کیارستمی آغاز کنیم. سینمای ایران در
پنجمین جشنواره فیلم فجر هر چه در چنته
داشت بیرون ریخت از این میان سه گونه
فیلم به در آمد: فیلمهایی که کارگردانهای
آن کار خود را بلدند، فیلمهایی که کارگردان-
های آن کار خود را بلد نیستند، و فیلم-
هایی که از آن دو "گونه" فراتر رفته‌اند و
منظری از سینمای واقعا "ایرانی به دست
دارند. از این مورد اخیر دو نمونه داشتیم:

۱- خانه دوست کجاست

۲- سه گانه دستفروش

یکی از بهشت می‌گفت و دیگری از
دوزخ. ادای دین به سه گانه‌ی دستفروش
انشاءالله در فرصتی دیگر.

احمد دانش آموز کلاس دوم دبستان در
روستای ماسوله در سر کلاس از تنبیه شدن
همشاگردی خود محمدرضا نعمت‌زاده، که مشق
خود را برخلاف دستور معلم در دفترچه‌اش
ننوشته، اندوهگین می‌شود. در خانه می‌فهمد
که دفترچه محمدرضا را اشتباها "خود او بر-
داشته بود. پس اندوهش سنگین‌تر می‌شود.
زیرا نه تنها بر محمدرضا بی‌گناه ظلم رفته
بلکه مسبب این بی‌عدالتی خود او بوده است.
پس احمد تصمیم می‌گیرد هرطور شده همین
امشب دفترچه محمدرضا را به او برساند.
می‌آید فردا معلم دوباره او را تنبیه کند -
و اودبسه عظیمی را آغاز می‌کند. ملامت
مادر و پدر بزرگ و مشکلات احتمالی آینده
را به جان می‌خورد و به تپه‌ماهورها، به کوه و
در و دشت، به کوجه و گذرگاههای غریب و
مخوف می‌زند اما دوستش را نمی‌یابد. حتی
خانه دوست نمی‌یابد. او را نمی‌یابد. چیز
دیگری می‌یابد. معرفت را.

پسر من قصه‌های جنگی و پرهیجان و
قهرمانی را دوست دارد. اینطور تربیت
شده. اما وقتی قصه "ظاهرا" ساده، و "ظاهرا"
خسته‌کننده این فیلم را کوشیدم با سبک و
لحن کیارستمی "تعریف" کنم غرق لذت و
آرامش شد. او هرگز با چنین تمرکز و علاقه
ای به قصه‌های من گوش نسپرده بود. قصه-
هایی هستند که دروغ راست‌نمایند. و قصه-
هایی هستند که بخدرند. قصه‌هایی که انسان
را به هیجان می‌آورند. قصه‌هایی که درس
مصلحت‌انگیز اخلاق می‌گویند. و قصه‌هایی
هستند که تورا، کودگان را، و حتی پدر
بزرگها را تعالی می‌بخشند. روح را تلطیف
می‌کنند. جهش راه زندگی را تحمل‌پذیر
می‌سازند. فیلم خانه دوست کجاست سلامت
و روانی شعر سپهری، باریک‌بینی و ژرفای

سه‌تار لطفی، ایجاز و عرفان نقاشی‌های بهمن
بروجنی را دارد. این فیلم را تنها در ایران
می‌شد ساخت. و تنها کیارستمی می‌توانست
آن را بسازد. حالا که این فیلم ساخته شد،
می‌توان دریافت که اینهمه سال کیارستمی
چه سینمایی را جستجو می‌کرده است. فیلم
خانه دوست کجاست با هر معیاری که در
دست داشته باشیم یک اثر ناب هنری است،
فیلمی است که به کودکان درس عشق می-
آموزد و به بزرگترها درس زندگی.

آنچه ما همیشه در سینمای خود، در
قصه‌ها، شعرها، نقاشیها و اسامی در هنر
خود کم داریم نگاه کردن درست است،
زیبا کردن چیزها یک فن است. شکر است.
قاعده و قانون و معارست و مهارت می‌خواهد.
همین‌که این چیزهای آموختنی را آموختیم
قادریم چیزها را زیبا بنماییم. اما دیدن
زیبایی در چیزهایی روزمره و غیرتختی
علاوه بر فن چیز دیگری می‌طلبد. چیزی
از جنس معرفت، حضوری متمرکز و حساس و
نامکدر می‌باید تا افتادن برگی را، جریان
جویباری را، اندوه پنهانی را، اشتیاق کودکی
در دوستی را، معنی دوستی را، چنان ببینیم
که هم واقعی باشد، هم پیام‌آور، هم بازی،
زیبا، و هزار مرتبه آری که این کار هرکس نیست.
حقیقتی که پشت هر لحظه زندگی نهفته
است چندان لطیف است که اگر اندکی غفلت
کنیم، یا غفلت در ما باشد مثل عطر می-
پرد. کیارستمی با تمرکز منحصربه‌خود در
کمین آن لحظه‌ها می‌نشیند و نمی‌گذارد
سایه‌ای، جای پای و حضور نامحرمی حقیقت
نهفته در پس‌زندگی فیلمش را مکدر کند.
او می‌نشیند و می‌گذارد صدای روح را بشنویم.
مسئله او تعلیق و اوج و آب‌نیا و ویفک نمکی
نیست. مسئله او آن است که ما را چنان
حساس کند که به چشمهای خود فشار بیاوریم
تا مطمئن شویم آن شلواری که در آن حیاط
خالی به طناب آویخته‌اند متعلق به محمدرضا
نعمت‌زاده هست یا نیست. از بس که در
انگیزه شریف و نازک آرای آن پسر بچه دبستانی
شریک و سهمیم شده‌ایم. از بس که کیارستمی
ما را تلطیف کرده است تا در این دنیای پر
سروصدا نگران مشق آن پسر بچه دیگر باشیم.
اگر صداقت و حساسیت به اندازه کافی باشد
افتادن برگی از درخت را می‌توان به‌حالی
تعلیق داستان، و لبخندی راست راستی
را بر جای اوج داستان نشانند.

آدم‌های کیارستمی راستند. ابعاد
انسانی دارند. ساده‌اند آری، اما متعاند
و ما که می‌نشینیم و تماشایشان می‌کنیم ابعاد
خود را باز می‌یابیم. حساس می‌شویم. با
اندوه آن پسر بچه که مدام به او می‌گویند

مشق بنویس و چنین کن و چنان کن، مدام او
را سر می‌دوانند و به‌کارش می‌گیرند. به
حرفهایش درست گوش نمی‌دهند تا سرانجام
برای انجام رسالتش نافرمانی می‌کند شریک
شویم. بر دریغ آن پدر بزرگ برگشته‌ها
و عقایدش نسبت به تعلیم و تربیت لبخندی
تلخ می‌زنیم. چندان حساس که تصمیم می-
گیریم از آن پس به عقاید کوچکترها و به
نظرگاه این موجودات معصوم که نیمی از
جمعیت جهان را تشکیل می‌دهند و قادر
نیستند فلسفه‌بافی کنند، جعل عقیده‌کنند و
حق خود را بگیرند احترام می‌گذاریم. کیا-
رستمی ما را چندان باریک می‌کند که مثل
احمد آن کوچه‌های خلوت را مخوف و پرمهات
ببینیم. ما موریت او را حدی و خطیر
بینگاریم و بر پشتکار و انگیزه این پسرک
کوچولو درود بفرستیم. من که هر وقت از
هیاهوی بسیار، ادعاهای بسیار، و ازدروغ-
های بسیار دلم بگیرد میل دارم به دیدن این
فیلم بروم.

فیلم خانه دوست کجاست در سینمای
ایران یک حادثه است. یک ابداع هنری
است. هم از نظر رهیافت و فن و تسلط، و
هم از نظر سبک و نفوذ و سمت‌گیری. یک
فیلمساز حرفه‌ای باید از خود بپرسد چگونه
ساختن چنین فیلمی میسر شده است، حضور
دوربین، کارگردان، فیلمبردار و کلیه گروه
فنی و هنری چگونه نتوانسته آن آرامش‌درونی
آدمها، فضاها، محله‌ها، و در مجموع خلوت
درون چیزها را بیاشوبد؟ چگونه نتوانسته
خودانگیزگی کنارکترها را مخدوش کند؟
هنرمند اگر لازم باشد یک ساحر هم هست.
کیارستمی نه تنها گروه فنی که محیط و اشیاء
را هم سحر کرده است. غیب کرده است. و
نتوانسته خود و گروهش را در کلیت اثر دُوب
کند. فیلمبردار متواضعانه و پالوده فرهاد
صبا را نیز نباید فراموش کرد که این آیین
پارسایانه را درک کرده و خود مثل تصاویرش
شفاف شده است. به گمان من این فیلم را
تنها با سرسپردگی همه اعضای گروه می‌شد
گرفت. با کار مکانیکی و انجام وظیفه نمی‌شد
آن لبخندها و ترس و تردیدها و شکنندگی
بلورین این احمد کوچولو را به دست آورد.
این فیلم را نمی‌شد بازی کردن. اگر بازی می-
شد عطر آن می‌پرید. هستی زندگی آن می-
پرید. حضور آن می‌پرید. مهارت، صداقت،
اعتماد به نفس و معرفتی ویژه می‌خواست تا
مسیری بگذارد که آنها که در فیلم حضور
داشتند "حضور" بیابند. اگر کسی در آن
بازی کرد زیر چشمی با دوربین فاصله‌گذاری
هم کرد.